



دکتر علی محمد اربابی

در آن زمان ناصر زاهدی که دوران کودکی مان را تقریباً در سبزوار با هم گذرانده بودیم در لندن کار می کرد و رئیس دفتر سفیر وقت ایران در انگلستان آقای اردشیر زاهدی و دارای امکانات ارتباطی زیاد بود.

اما وضع من طوری نبود که بتواند مرا خلاص کند و یا مدت زندانی ام را کاهش دهد. به هر صورت انتقال به بند چهار یک مزیت کم نظیر بود. چون در این بند تقریباً دوستان و هم دوره های من مدیران زندان، توصیه شدگان و به اصطلاح رفقا و احتمالاً نورچشمی ها زندانی بودند.

### ماه های آخر زندان قصر و آزادی

به تدریج بازندگی در زندان عادت کرده بودم. زندانیان کم کم افرادی را که بیشتر با آنها هم فکر بودند انتخاب می کردند و بیشتر با آنها وقت می گذراندند. من در زندان بیشتر با امیر گل آرا که انسانی جالب و هنرمند بود دوست شدم. فلسفه خاصی برای زندگی خودش داشت و گرچه در موارد زیادی با هم اختلاف نظر داشتیم اما همبستگی های ما بیشتر از نظر احساسی و روحی بود. من شعرها و نوشته های خود را به او می دادم و او برای آنها نقش های مناسبی می کشید. یاد هست وقتی نزدیک عید دیدم که از شاخه مو حیاط زندان فطرات آب می چکد من این رباعی را نوشتم و به او دادم و او آن را با نقاشی زیبایی تزئین کرد و به خارج فرستاد. رباعی این بود (بهار آمد ولی در کوهساران - تمام دشت ها شد لاله زاران - ولی اند حصار تنگ زندان - فقط شد شاخه مو اشکباران).

دوست دیگر من و امیر، دکتر فضل الله زاهدی بود که دکتر بی هوشی بود. او انسانی پاک نهاد و بسیار خونسرد و متحمل بود. امیر گویا به شوخی به یکی از هم اطاقی ها گفته بود که او فقط کارش بیهوشی بوده و به او توصیه کرده بود که داروهای تجویز شده به وسیله او را مصرف نکند. این حرف باعث رنجش دکتر زاهدی شد و کار به جر و بحث کشید. وقتی امیر مورد ملامت قرار گرفت با خونسردی گفت: «حق با شما است من نباید به تیر دکتوری او توهین می کردم. من نمی خواستم او را ناراحت کنم فقط خواستم یک تنوعی هم با این حرف ها به وجود بیاید. آخر ما دریم از بس به هم عزیزم و رفیقیم... و... گفتیم!!»

من و امیر به شوخی خودمان را به یک سرهنگ شهربانی که اهل شمال بود چسبانده بودیم و او را دانی جان خطاب می کردیم. برای دانی جان هر دو روز یک بار خوراکی و

غذاهای خوشمزه می آوردند و او که مردی دل شاد و مهربان و صمیمی بود تا برایش از خارج غذا می آوردند ما را صدا می کرد و چون برای خودش مصرف شیرینی و چربی خوب نبود و دکتر زاهدی هم مدام به او توصیه می کرد که مواظب سلامتی اش باشد او نان خامه ای و شیرینی یا غذاهای چرب را به ما و یا دیگران می داد. در این وقت امیر می گفت: «تنها دکتوری دکتر زاهدی که درست است همین قسمت توصیه به دانی جان است.»

درگیر و دار مسائل سیاسی و عقیدتی من به حکم طبیعت آرام و صلح جویمانم کنار می ماندم و همه اش به فکر بودم که خودم ا برای دشواری های زندگی آینده آماده سازم.

در ملاقات ها و گفتگوهای که در جریان بود شایع بود که تعداد زیادی از زندانیان به مناسبت روز تولد شاه از زندان آزاد خواهند شد و البته این امر بیشتر شامل کسانی می شد که با یک درجه تخفیف مدت زمان لازم را گذرانده باشند یعنی مدت محکومیتشان از ۱۵ سال بیشتر نباشد. در هر حال من با گذراندن نزدیک به دو سال و نیم می توانستم از زندان بیرون بیایم. در مدتی که من در این بند بودم با گرفتن اجازه از فرمانداری نظامی افراد خانواده و دختر خاله ام و دو سه نفر از دوستان به زندان آمدند و در ملاقات های خصوصی به گفتگو پرداختیم که خود برای من بسیار لذت بخش و امیدوار کننده بود.

دو سه بار هم از سازمان های بین المللی به زندان آمدند و بیشترشان از بند چهار که شرایط بهتری داشت بازدید کردند. دو بار هم خود تیمسار بختیار از زندان بازدید کرد. اما در موقع این بازدیدها ما را داخل اطاق خودمان می کردند و در اطاق ها را می بستند ما از پنجره آمد و رفت هیئت بازدید کنندگان را می دیدیم.

یکی از این بازدیدها یک هفته مانده به چهار آبان بود و در این بازدید می گفتند که بختیار در پاسخ شکایت یک زندانی در بند ۲ گفته که هفته آینده جای شما بیشتر می شود!

هر چه به تاریخ فوق نزدیکتر می شدیم هیجان بیشتر و بازار بحث و شایعه هم داغ تر می شد. دوست دیگری که از او یاد کردم یعنی سرگرد صمد خیر خواه من را تشویق می کرد که حرفی نزنم و یا عملی انجام ندهم که آزادی ام را عقب اندازد و گرچه خودش نه سر شامگاه می آمد و نه در فعالیت های جمعی زندان شرکت می کرد به من می گفت: «من محکوم به حبس ابد هستم هر کار هم بکنم باید ۱۰ سال در اینجا بمانم تا یک درجه تخفیف بتواند شامل حالم شود و من را آزاد کنند. بنابراین خودم را بی خودی خراب نمی کنم و به کار یادگیری و درس خواندن خودم ادامه می دهم.»

دو روز مانده به چهارم آبان من را به دفتر زندان احضار کردند و معاون زندان پس از تعارف و تعریف به من گفت که: «اسم تو جزو لیست بیست و چند نفری است که آزاد می شوند اما یک مشکل پرونده ات دارد و آن این است که تو با سرگرد خیر خواه کتاب می خوانی و دوست او هستی. حال برای این که این نکته هم از پرونده پاک شود روی این کاغذ بنویس که او ترا تبلیغ کمونیستی می کند!»

من از این پیشنهاد یکه خوردم و با ناراحتی

# قربانیان باور

## عضویت در سازمان نظامی حزب توده سفر به آمریکا و دو سال و نیم زندان

گفتم: «این چه پیشنهادی است. این مرد، بسیار مرد شریفی است و نه تنها مرا تبلیغ نمی کند بلکه او خودش از این جریانات سخت ناراحت است و من و دو برادرش را که در بندهای دیگر هستند تشویق کرده که نفرت نامه بنویسیم و از زندان برویم بیرون.» مثل این که ایشان از این عکس العمل من خوشش نیامد چون با عصبانیت گفت: «اگر این را بنویسی پرونده ات به جریان نمی افتد.» گفتم: «اشکالی ندارد من این تمهت را به یک انسان شریف نمی زنم.» در جوابم فوری گفت: «پس در زندان می مانی.»

گفتم: «مهم نیست من به زندان عادت کرده ام و زن و بچه ندارم که نگران آنها باشم. حالا نروم عید می روم.» او از جایش برخاست و سرپیزی را صدا کرد که مرا تا بند ۴ همراهی کند. همینطور که مرا بدرقه می کرد گفت: «تا من اینجا باشم نمی گذارم تو از این زندان آزاد شوی.» و با این حرف همه امید مرا به مرخص شدن بعد از دو روز، از میان برد. در اطاق هر کس از من در مورد این احضار شبانه پرسید جواب درستی نشنیدم حتی این موضوع را به سرگرد خیر خواه نگفتم. نمی خواستم خاطرش مکرو و ذهنش مشوش شود.

روزهای پر تب و تاب گذشت و روز موعود رسید. غروب روز سوم آبان همه افراد زندانی در چهار بند جلو بلندگوی بند خودشان جمع شدند. در بند ما همه به گوشه حیاط رفتیم در سه ردیف صف بستیم و منتظر ماندیم. ابتدا سرگرد کاووسی که گویا همان روزها درجه گرفته و سرهنگ شده بود اطلاع داد که تیمسار بختیار به زندان تشریف آورده اند تا شخصاً به کسانی که مورد عفو ملوکانه قرار گرفته اند تبریک بگویند. بعد تیمسار بختیار چند جمله درباره عظوفت شاهنشاه و این که این گروه اول اگر دیگر به راه خیانت نروند نمونه ای می شوند تا باز هم گروه های دیگر در آینده آزاد شوند. گفت و اعلام کرد که حالا سرهنگ کاووسی اسامی عفو شدگان را می خوانند. در بند ما معاون زندان در مقابل ما زندانیان با گروهی که مسئول بند ما بوده هم را زیر نظر داشتند که کسی کار خلاف نکند و یا احتمالاً کسی شعار علیه سلطنت ندهد.

سرهنگ کاووسی شروع کرد و پس از سپاس از عنایات شاهانه اسامی عفو شدگان را خواند. که از تصادف روزگار اسم من اولین نفر بود. (چون اسامی را به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرده بودند) - ستون دوم سابق علی محمد اربابی... شادی و دست زدن ها قدری اعلام اسامی دیگر را به تأخیر انداخت.

در اینجا معاون زندان که روبروی من بود و قبل از این به اصطلاح سایه مرا به علت ماجرائی که شرحش آمد با تیر می زد جلو پرید و با تکرار عبارت... «تبریک عرض می کنم... تبریک عرض می کنم...» با من محکم دست داد و مثل همه منتظر شد که اسامی دیگر عفو شدگان خوانده شود.

روز بعد مسلماً پس از گذراندن یک شب استثنائی و بی خوابی آزاد شدگان را با کامیون به محوطه فرماندار نظامی (حضرت القدس سابق!) بردند و پس از ساعت ها که ما را منتظر نگه داشتند که گویا تیمسار بختیار یا کس

های همین جلسه گفتند می دانی چه کسی را داری می آوری؟ الان همان ها می گویند محصولی برای وزارت کشور مناسب است. تصورات ایجاد شده از رحیمی واقعی نیست. آنجا که مهمم است دستور اسلام را گوش دهید «قف» قضاوت نکنید. درباره تعریف جامع از مافیا، مافیاد در قریب به اتفاق کشورها وجود دارد. قبل از انقلاب در کشور ما هم وجود داشت. در معاملات خارجی وام ها و قراردادهای کلان تیم مشخصی بود که باید از زیر دست آنها رد می شد و منافع مال اینها بود. انقلاب که شد، ضربه خوردند و بخش عمده آن متلاشی شد اما بعد از جنگ و فعالیت های وسیع اقتصادی دوباره شکل گرفت. مافیا یعنی مجموعه های که کار سیاسی و اقتصادی می

کنند و آن قدر قشنگ عمل می کنند که طرف مقابل متهم می شود. فردی که ۲۵، ۲۶ سال در کشور مسوولیت های سطح بالا داشته است، ده ها شرکت بزرگ و صدها میلیارد تومان ثروت دارد. همان کسی که رفت، ارتباط گرفت و گاز قطع شد. به من پیغام داد با ما کاری نداشته باش، ما هم کاری نداریم.

وزارت اطلاعات پرونده های سنگین از اینها را بررسی کرده اما تیغش تا جایی می برد. در داستان هسته ای حتی خبر دادند که بچه های حزب الهی را دارند به دادگاه احضار می کنند که چرا درباره آن فرد نوشتید جاسوس؟ برای مسوولین مربوطه پیغام دادم که من تا آخر کار هستم، سخنرانی روز ۲۲ بهمن هم با همین نیت بود.

روز بعد از آزادی پس از یک دوره پر ماجرا گرچه بسیار لذت بخش بود اما از جهتی من را در برابر یک آینده مبهم قرار می داد. دیگر نمی شد به رسیدن به یک دنیای آید. آل (یوتوپیا) دل خوش داشت و یا با گرمای مبارزه - گرچه من زیاد درگیرش نبودم - تلاش زندگی را بیشتر کرد

من در مقابل دنیای تازه ای بودم. مانند اکثر افسران سازمان پس از بر ملا شدن بسیاری از ندامت کاری ها و غفلت ها و روبرو شدن با بسیاری از خیانت ها و سوءاستفاده ها دیگر دل بستن کور کورانه به یک سازمان آن هم سازمان زیرزمینی بسیار احمقانه به نظر می رسید. بسیاری از ما به خاطر شخصیت و ارزش های انسانی افسرانی که مظهر تلاش و مبارزه بودند به سازمان دل بستیم و به دستورهای اعتماد پیدا کردیم. فرو پاشیدن سازمان افسری و روشن شدن دست بعضی از اعضای رده های بالای حزبی و قربانی شدن دهها افسر شریف و دانشمند و ضایع شدن زندگی چند صد خانواده نشان داد که رهبری سازمان شایسته اعتماد نبوده و افرادی زمام سازمان و حزب را در دست داشتند که یا فرمانبردار بست اجنبی بودند و یا از نظر سازمانی دانش مبارزه مخفی و آگاهی اصول اولیه پنهان کاری را نداشته اند.

به هر حال من هم مثل بسیاری از دوستان و هم دوره های من دانشکده و یاران زندان به دنبال یک زندگی آرام و ایجاد یک محیط بی دغدغه برای ادامه حیات راه افتادم. با داشتن چنین هدفی حال که دیگر محدودیت های ارتش و دیوارهای زندان را هم را سد نکرده بود روز از نو و روزی از نو به دنبال ادامه تحصیل و یافتن کار راه افتادم.

روز بعد مسلمان پس از گذراندن یک شب استثنائی و بی خوابی آزاد شدگان را با کامیون به محوطه فرماندار نظامی (حضرت القدس سابق!) بردند و پس از ساعت ها که ما را منتظر نگه داشتند که گویا تیمسار بختیار یا کس

کند و آهسته به اینها رسیدیم. راجع به وزیر کشور چون اسم ایشان را بردید، قبل از انتخابات شوراها باید جایی انجام می شد. موضوع هم این نیست که آدم خوبی نباشند، بحمدالله افراد این دولت انسان های پاک هستند، موضوع نگاه و مدیریت کشور است. بالاخره آن موقع غیر از ایشان کسی را نمی توانستم بگذارم. بعد از ۹۸ ماه دیدیم آن میثاقی که دادیم عمل نمی شود. افرادی که باید بروند استاندار و فرماندار می شوند و عده ای که نباید باشند، مسوولیت می گیرند. البته همه اینطور نیستند.

قرار شد پس از انتخابات شوراها، این جابه جایی انجام شود. پس از انتخابات جو سنگینی درست کردند که دولت شکست خورد. دیدیم که اگر عوض کنیم می گویند شکست

که نقطه بهینه باشد، بیابوریم. راجع به وزیر کشور چون اسم ایشان را بردید، قبل از انتخابات شوراها باید جایی انجام می شد. موضوع هم این نیست که آدم خوبی نباشند، بحمدالله افراد این دولت انسان های پاک هستند، موضوع نگاه و مدیریت کشور است. بالاخره آن موقع غیر از ایشان کسی را نمی توانستم بگذارم. بعد از ۹۸ ماه دیدیم آن میثاقی که دادیم عمل نمی شود. افرادی که باید بروند استاندار و فرماندار می شوند و عده ای که نباید باشند، مسوولیت می گیرند. البته همه اینطور نیستند.

قرار شد پس از انتخابات شوراها، این جابه جایی انجام شود. پس از انتخابات جو سنگینی درست کردند که دولت شکست خورد. دیدیم که اگر عوض کنیم می گویند شکست

### «سیاوش اوستا» امام اوباما مواظب خودت باش



در ۱۶ ماه می نامزد انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا که پیش از آن که رقیب حزب جمهوریخواه باشد، رقیب نامزد دیگر حزب خودش (دموکرات ها) می باشد طی نطقی کوتاه به یکسری پرسش ها و یا اتهامات جرح بوش و مک کین پاسخ داد.

«اوباما» قاطعانه گفت که وی خواهان مذاکره و تقویت تروریست ها نیست بلکه خواهان سرکوب و نابودی تروریست و استقرار صلح است.

وی قاطعانه جرح بوش و مک کین را حامیان و مسببان اصلی ترویج خشونت دانست و تأکید کرد چگونه سال هاست که شما جنگ علیه بن لادن را راه انداخته و میلیاردها دلار خرج این جنگ کرده اید ولی همچنان بن لادن کاست ویدیویی منتشر می کند. اوباما تأکید کرد که اگر حماس و حزب الله رشد کرد مقصر اصلی خود شما بودید که خواهان گسترش دموکراسی در منطقه بودید و همین دموکراسی شما بود که حماس را در فلسطین و حزب الله را در لبنان به قدرت رساند و بعد پذیرفته نشدند. اینها مواردی بوده است که طی سال های گذشته در نوشته ها و برنامه های رادیو تلویزیونی خود مطرح کرده ایم.

«اوباما» به عنوان شخصیت سوم سرزمین بزرگ آمریکا سخنان گفت که در تاریخ خواهد ماند. وی به عنوان یک نامزد ریاست جمهوری و نه به عنوان یک هنرمند و یا یک نویسنده و یا روشنفکر آمریکائی سخنانی را مطرح کرد که پرده های بسیاری را بالا زد و به درستی با کمی تفکر باید دید که از هنگامه قدرت گیری جمهوریخواهان در آمریکا، ضربه زدن به اقتصاد، سیاست و ارتش و امنیت اسرائیل شدت گرفته است. یعنی ضدیت این حزب آمریکائی با بلخند و سخنان را با کارانه علیه اسرائیل در منطقه دنبال شده که کشورهای عربی اسلامی نیز از نظر مالی پشت این جریان پنهان بوده و چوب لای چرخ استقرار صلح در منطقه می گذارند.

رقابت دو اسلام وهابی و شیعی نیز نقش بسیار حساسی در این درگیری ها دارد و سرمایه گذاری های میلیارد دلاری این دو کشور در آمریکا بی تأثیر در سیاست های آنها نیست.

ایران اسلامی و عربستان سعودی وهابی میلیاردها دلار هزینه می کنند تا یکی بر دیگری در کشوری چون عراق و افغانستان و یا لبنان و سوریه پیروز نشود

بر همین اساس سخنگوی وزارت خارجه اسرائیل چند هفته پیش در یک مصاحبه تلویزیونی تأکید کرد که ما به راحتی می توانیم با حماس و حزب الله و دیگر گروه ها وارد گفتگو بشویم برای حل مشکلات خود، اما چند کشور عربی مقتدر هستند چون عربستان سعودی و مصر و اردن که خواهان پیروزی این احزاب نیستند، یعنی این گروه ها بیش از آن که دشمن اسرائیل باشند و یا برای این کشور خطرناک باشند، قدرت های پوشالی و فرسوده عربی منطقه را تهدید می کنند.